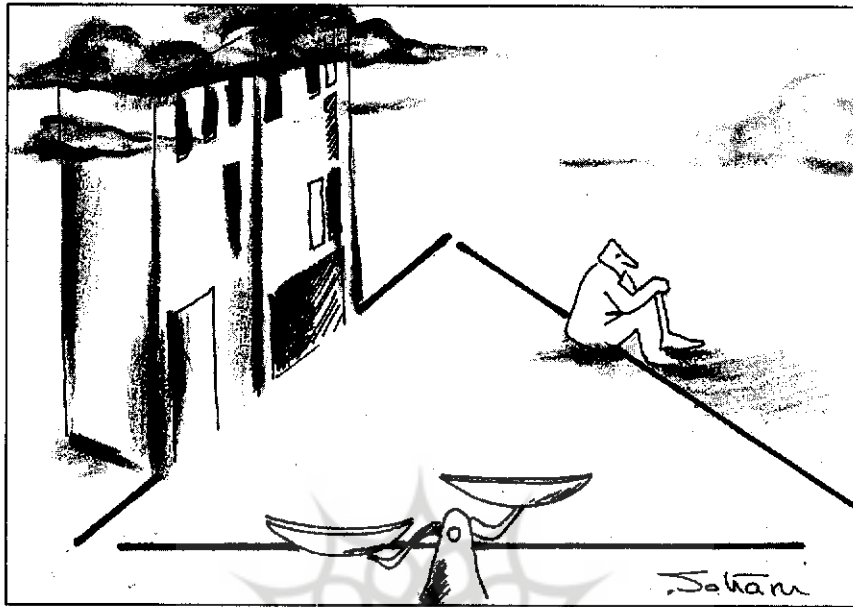


بازگشت به اقتصاد بازار

دکتر غلامحسین عبیری



▲ بیکاری، توزیع نامتعادل منابع و بالا بودن قیمت مسکن، سه ضلع مثلث شومی هستند که اقتصاد ایران را در فشار گذاشته‌اند.

تعاریف کلاسیک

برای «توسعه اقتصادی» هیچ تعریفی به تنهایی کفایت لازم را ندارد. عده‌ای از علمای اقتصاد، واژه‌های توسعه اقتصادی، رشد اقتصادی و تغییرات منظم را به جای یکدیگر بکار می‌گیرند، که مورد قبول همگان نیست. برای برخی دیگر، توسعه اقتصادی به روندی (Process) اطلاق می‌شود که درآمد ملی واقعی طی یک دوره طولانی افزایش می‌یابد. برای اقتصاددانان کلاسیک، محور توسعه اقتصادی تشکیل سرمایه است^(۱). تحلیلی که تئورسین‌های کلاسیک اقتصادی بر مبنای آن، پدیده توسعه را پایه‌گذاری می‌کنند، وجود رقابت کامل (Perfect Competition) با توجه به سازماندهی، رفتار و توانایی‌های موجود در ساختار اقتصاد است. از دیدگاه مارکس، توسعه اقتصادی تحت پوشش سرمایه‌داری صورت می‌گیرد و در درازمدت، سه اصل سرمایه‌داری اجتناب‌ناپذیر است: اول، روبه‌وخامت گذاشتن وضعیت کارگران؛ دوم، تمرکز روی سرمایه و در نهایت، کاهش سوددهی^(۲). تأکید مارکس و طرفداران وی بر ماهیت غلط (Vicious) توسعه سرمایه‌داری در سطح بین‌المللی است، که ملاحظه می‌کنیم تحلیل

تاریخی مارکس چندان پاسخگوی شرایط موجود نیست. از دیدگاه نیوکلاسیک‌ها^(۳)، توسعه یک فرآیند تدریجی و منظم (Harmonious) است. نیوکلاسیک‌ها با فرموله کردن تئوری تجارت بین‌الملل، مقدمات تئوری توسعه را با ایجاد دو پرسش مطرح نمودند: اول، چه عواملی زمینه تجارت بین‌ملت‌ها را فراهم می‌آورد و ترکیب این تجارت چگونه است؟ دوم، چه ساز و کاری به تنظیم موازنه پرداخت‌ها و ایجاد تعادل میان ملت‌ها منجر می‌شود. دکترترین مزیت نسبی در این مکاشفه مبنای استدلال تئوری تجارت بین‌الملل قرار می‌گیرد. شومپیتر^(۴) (Schumpeter) توسعه را به عنوان یک فرآیند تدریجی و منظم که مورد نظر نیوکلاسیک‌ها می‌باشد، مردود می‌شمارد. در عوض، وی تأکید می‌کند که افزایش تولید ملی، ناشی از سرمایه‌گذاری‌های جدید است و توسعه صنایع الکترونیک و گسترش راه‌آهن را در تشدید توسعه ملاک قرار می‌دهد. بیشتر اقتصاددانان تاریخی معتقد به عبور کشورها از مراحل مختلف توسعه‌اند^(۵). آدام اسمیت برای مثال معتقد به تقدم و تأخر شکار، چوپانی (Pastoral)، کشاورزی، تجارت و صنعتگری می‌باشد. مارکس این مراحل را به فنودالیسم، سرمایه‌داری و سوسیالیسم طبقه‌بندی می‌کند. List (۱۸۴۴) هم قایل به طبقه‌بندی

پنج مرحله‌ای رشد اقتصادی - وحشیگری (Savagery)، چوپانی، کشاورزی، کشاورزی و صنعتی، کشاورزی، صنعتی و تجاری - می‌باشد. Hildebrand (۱۸۶۴) بر روابط مبادله تأکید می‌ورزد و سه مرحله پایایی، اقتصاد پولی و اقتصاد اعتباری را از یکدیگر متمایز می‌بیند. Bucher (۱۸۹۳) حوزه مبادلات اقتصادی را محور قرار می‌دهد و معتقد به مراحل اقتصاد داخلی مستقل (تولید بدون مبادله)، اقتصاد شهرک (تولید و مبادله کالا با کالا) و اقتصاد ملی (تولید عمده و توزیع گسترده کالاها) می‌باشد. Shaw و Owen^(۶) (۱۹۷۳) توسعه را فرآیندی توصیف می‌کنند که طی آن مردم کشورهای فقیر در روبرویی با نخبگان انحصارگرای اقتصادی، اجتماعی و سیاسی بهره‌مند از توسعه بسیج می‌شوند. Owen در رساله‌ای که در خصوص توسعه ارائه می‌دهد، این پرسش را مطرح می‌کند که آیا دموکراسی غربی می‌تواند ملت‌های فقیر را آنچنان ساماندهی نماید که در امر توسعه مشارکت داشته باشند؟ طبیعی است که هر نقشی را که دموکراسی غرب بازی کند، به تصمیم‌گیری‌های سیاسی انجام یافته در کشورهای فقیر مرتبط می‌شود. از اینرو، روابط کشورهای فقیر و غنی محور توسعه گسترده می‌باشد. Mallhus^(۷) (۱۸۴۳-۱۷۶۶) هم فقر را مجازات طبیعی افزایش

بی‌رویه جمعیت می‌داند.

رو به هم رفته، طیف وسیع دیدگاه‌ها در خصوص توسعه، ما را و می‌دارد تا در شرایط نوین دهکده جهانی، استراتژی توسعه را در ابعادی گسترده‌تر مورد توجه قرار دهیم. شکی نیست که مرور و آشنایی با مکاتب گذشته ما را در تدوین یک استراتژی نوین یاری خواهد داد تا از کنار نقاط قوت و ضعف این دیدگاه‌ها به سهولت عبور نکنیم.

نگرشی بر استراتژی‌های توسعه

نیمه دوم قرن بیستم، آزمایشگاه بکارگیری استراتژی‌های توسعه برای بیش از یکصد کشور جهان در حال توسعه بود. در این دوره، استراتژی‌های مختلفی محور حرکت این اقتصادها قرار گرفتند که اهم آنها عبارتند از (۸):

الف: استراتژی درون‌زای متکی به کشاورزی،

ب: استراتژی ارجحیت صنایع سنگین،

پ: استراتژی جایگزینی واردات،

ت: استراتژی گسترش صادرات،

هر یک از استراتژی‌های فوق‌الذکر بنا به دلایلی از اهمیت ویژه برخوردار بودند؛ آنجا که مواد غذایی، به مثابه اسلحه سرد بشمار می‌رفت، ضرورت خودکفایی در کشاورزی توصیه می‌شد؛ آنجا که صنعتی شدن باید استقلال خود را حفظ می‌کرد، ضرورت توجه به صنایع مادر محور قرار می‌گرفت؛ زمانی هم که ارز کافی در اختیار نبود، باید جلوی واردات از طریق جایگزینی کالاها را وارداتی گرفته می‌شد؛ آنجا هم که ارز قوی مورد نیاز بود، صادرات ضروری بنظر می‌رسید.

با آنکه همه استراتژی‌ها ظاهر درستی داشتند، اما در یک مدل اقتصاد پویا، هیچ‌یک نتوانست گرهی از مشکلات کشورهای در حال توسعه را بگشاید. دیوارهای تعرفه‌ای هم نتوانستند پویایی اقتصادهای ضعیف را احیا کنند و سرانجام، رقابت، همه کشورهای فقیر را به تدریج از پای درآورد و شکاف کشورهای فقیر و غنی روز بروز بیشتر شد. اقتصاددانانی مانند Nurkse, Perhish و Myrdal که سیاست جایگزینی واردات را توصیه می‌کردند، هم در نهایت، دکترین مزیت نسبی را برای کشورهای در حال توسعه مناسب نمی‌دیدند. صنایع نوزاد (Infant) هیچگاه بزرگ نشدند، یارانه‌ها به شکل نامطلوبی بنگاه‌های اقتصادی را وابسته به دولت نمود و هیچگاه نتوانستند موقعیت خود را ارتقا دهند.

سیاست صنعتی کردن اقتصاد ایران نیز از اوایل دهه ۱۳۴۰ (۱۹۶۱) بر پایه جایگزینی واردات بنا نهاده شد و اهداف برنامه دولت، بر افزایش سطح اشتغال و تولیدات صنعتی و همچنین، کاهش واردات پایه‌ریزی شد.

انتخاب سیاست جایگزینی واردات یک تصمیم سیاسی بود که با توجه به محدودیت‌های آن زمان، توصیه

می‌شد. با وجود فراوانی نیروی کار ارزان، به جای استفاده از روش‌های کاربر (Labor Intensive)، با حمایت اعبتبارات بانکی، روش‌های سرمایه‌بر (Capital Intensive) و انتخاب دانش فنی مورد توجه قرار گرفت و در عمل، آنچه اتفاق افتاد، همانا افزایش واردات و افزایش بیکاری و کاهش قدرت خرید مردم بود. در زمینه صادرات نیز به دلیل بالا بودن قیمت تمام شده و ثابت نگهداشتن نرخ ارز، امکان گسترش صادرات فراهم

طبیعی است که همگان از روند جهانی شدن و آزادسازی اقتصاد و گسترش تجارت خارجی بهره‌مند می‌شوند، اما مشکل در این جا است که میزان بهره‌گیری کشورهای مختلف از این روند متفاوت است.

نشد (۹) و دو دهه برنامه‌ریزی دولتی سرانجام با شکست روبرو گردید. بررسی‌های انجام شده نشان می‌دهد که هزینه تولیدات صنعتی ایران بیش از انقلاب، معادل ۲۵ تا ۳۳ درصد گرانتر از قیمت متوسط جهانی آن بوده است (Looney) (۱۰).

در حقیقت، عوامل فرهنگی مانع جهش در راه صنعتی شدن اقتصاد در برخی از کشورهای در حال توسعه، از جمله در اقتصاد ایران گردید. عوامل سیاسی نیز در این میان مانع رشد اقتصادی به حساب آمدند و دولت‌ها نیز با تمرکز گرایی و حفظ قدرت، آزادی عمل را از نیروهای بازار دریغ کردند. البته کره جنوبی و تعدادی چند از کشورهای در حال توسعه از اوایل دهه ۱۹۶۰ با کاهش مداخله دولت و حمایت به جای رقابت، زمینه آزادی عمل بازار و ادغام آن در بازارهای جهانی را فراهم آوردند.

استراتژی توسعه سرمایه‌های انسانی

توسعه سرمایه‌های انسانی نهایت هدف‌گذاری توسعه اقتصادی است و به عنوان یک ابزار بهترین وسیله

نیمه دوم قرن بیستم، آزمایشگاه بکارگیری استراتژی‌های توسعه برای بیش از یکصد کشور جهان در حال توسعه بود.

برای دستیابی به توسعه است. هدف توسعه، در واقع، تولید بیشتر کالا و خدمات نیست، بلکه بهبود شرایط زندگی انسان و غنی نمودن زندگی انسان‌ها است.

سریلانکا از جمله کشورهایی است که به طور کاملاً مشخص، اولویت اصلی را به هزینه‌های توسعه انسانی

داده است. در واقع، مداخله دولت با ایجاد تغییر در قیمت‌های نسبی (Relative Prices) به نفع انسان‌ها شکل می‌گیرد. قیمت‌های نسبی، ساختار مناسبی برای انگیزش نیروی کار بشمار می‌روند.

آموزش نیروی کار هم به منظور بهبود ظرفیت‌ها و ایجاد انگیزه برای خلاقیت، می‌تواند بر مبنای سیاست‌های زیر طبقه‌بندی شود:

الف: آموزش از طریق کاربرد (Learning by applying)،

ب: آموزش از طریق انجام کار (Learning by doing)،

پ: آموزش از طریق تحقیق (Learning by searching)،

ت: آموزش از طریق بکارگیری (Learning by using)،

ث: آموزش از طریق آموزش (Learning through training).

ضرورت این طبقه‌بندی به دلیل توزیع نابرابر ظرفیت‌های دانش فنی در سطح جهانی است که از توزیع درآمد نیز نامتوازن‌تر است. مهم‌ترین جنبه پیوستگی نوآوری‌های تکنولوژیکی، روند آموزش و توسعه سرمایه‌های انسانی است. وجود کارگاه‌های آموزشی و تسهیلات تحقیق به عنوان آموزش‌های اولیه و ثانویه می‌بایست زمینه‌ساز نوآوری به شمار آیند. در غیر این صورت، آموزش نیروی انسانی صرفاً به منظور آشنایی با ماشین‌آلات مدرن است که در اثر مرور زمان پویایی خود را از دست می‌دهد.

آموزش‌های غیررسمی - آموزش از طریق انجام کار، با کاهش هزینه، بهبود شرایط نگهداری عوامل تولید، مهندسی معکوس و نهایتاً آموزش از طریق بکارگیری روی خواهد داد. برای مثال، کار کلاسیک (۱۱) روی «آموزش از طریق انجام کار» منجر به بهبود دانش فنی جزئی روی محصولات و استفاده کارآمد از خط تولید گردید. از دیدگاه Rosenberg (۱۲) مفهوم «آموزش از طریق بکارگیری» نیز مشابه است، اما کوشش‌های آشکاری صورت می‌گیرد که دانش فنی بکار رفته در محصول نهایی را شناسایی می‌کند. این گونه آموزش، فعالیت‌های با هزینه کمتر را به دنبال دارد و کشورهای در حال توسعه می‌بایست توانایی‌های فنی خود را با اولویت دادن به آموزش علمی گسترده نمایند. «آموزش از طریق آموزش» در واقع، آموزش‌های عالی با هزینه بالا را شامل می‌شود که به دانش فنی «بدانیم - چگونه» (Know-how) هدایت می‌شود، اما ضرورتاً دانش فنی «بدانیم - چرا» (Know-why) را در ما احیا نخواهد کرد. از این سطح بالاتر، آموزش از طریق تحقیق است که در آن، آموزش ما را هدایت می‌کند تا در چه راستایی مناسبترین سطح آموزش مورد نیاز جامعه را انتخاب

○ بازگشت به اقتصاد بازار ناشی از شکست دولت‌ها در جریان تخصیص بهینه منابع است.

نظام مالکیت در اقتصاد بازار به صورت مالکیت فردی بر ابزار تولید است. این افراد سرمایه‌داران (Capitalists) یا کارآفرینان در اقتصاد هستند. با وجود این، اقتصاد بازار در مواردی نیز می‌تواند با مالکیت اجتماعی همراه باشد^(۱۵).

کنار گذاشتن بازار به عنوان یک نظام اقتصادی تخصیص دهنده منابع، به دلیل عدم توانایی بازارهای خصوصی در تولید برخی از کالاها صورت گرفت. به عبارتی، برخی از کالاها مانند پارک - فضای سبز، مصرف‌همگانی داشتند و در این مصرف نیز رقابت مشاهده نمی‌شد. مفهوم مصرف‌همگانی این بود که گرچه کسی در تولید مشارکت نمی‌کرد، اما باز هم از منافع محصول نهایی بهره‌مند می‌شد. برای مثال، شما اگرچه از اتومبیل استفاده نمی‌کنید، با وجود این، به علت هجوم مردم در استفاده از این وسیله، زمینه آلودگی هوا فراهم می‌شود و شما هم از لحاظ مضار این الگوی مصرف متضمن هزینه می‌شوید. بر این اساس، زمینه شکست بازار (Market Failure) بوجود آمد.

بازگشت به اقتصاد بازار به دلیل شکست دولت‌ها در تخصیص بهینه منابع است. لذا منطق حکم می‌کند که به منظور استفاده بهینه از منابع، از ساز و کار بازار در جهت سازماندهی عوامل تولید بهره‌مند شویم.

واقعیت این است که شرایط جامعه تغییر کرده و اگر بازار بخواهد که با اقتدار و به صورتی مسوولیت‌پذیر عمل کند، پشتیبانی دولت در جهت ایجاد امنیت الزامی است. مفهوم امنیت هم در واقع همانا ایجاد فضایی سالم برای حضور تولیدکنندگان، مصرف‌کنندگان، کارگران و سرمایه‌داران در بازار است.

در تئوری اقتصاد سنتی ایستا، تخصیص منابع در شرایطی بهینه یا کارا (Efficient) تلقی می‌شد که هر نوع انتقال منابع به بخش‌های مختلف اقتصاد، درآمد واقعی ملی را افزایش ندهد، یعنی اینکه اصل بهره‌وری نهایی منابع گوناگون در شقوق مختلف فعالیت یکسان باشد. به عبارت ساده‌تر، اگر یک استاد دانشگاه به بخش صنعت منتقل شود، بهره‌وری نهایی سرمایه انسانی در شرایط ایستا، ثابت باشد.

اما مشکل اصلی در کشورهای در حال توسعه، معیارهای سرمایه‌گذاری است. برای مثال، بازارهای کالا، نیروی کار و پول در کشورهای در حال توسعه آنقدر ناقص (Imperfect) عمل می‌کنند که دستمزدها، نرخ بهره و قیمت‌ها منعکس‌کننده هزینه‌های فرصت از دست رفته واقعی نیستند. به همین دلیل، در شرایط فعلی

میلیون‌ها انسان را فراهم آوردند. نکته حایز اهمیت در استراتژی ادغام، ایجاد دهکده جهانی و ایجاد شبکه اطلاع‌رسانی برای کلیه بنگاه‌های اقتصادی است که مایل به توسعه فعالیت‌های خود می‌باشند. دهکده جهانی نیازمند «صلح، وحدت و آزادی» است. هویت ملی و ارزش‌های فرهنگی در این دهکده با وحدت‌کنار یکدیگر قرار می‌گیرند، و با احترام به همزیستی مسالمت‌آمیز به یکدیگر نگاه می‌کنند.

استراتژی ادغام، در واقع، همان جهانی شدن اقتصاد و آزادسازی اقتصاد از قیود جغرافیایی است. تجربه آسیای شرقی در جهت پیوستن به اقتصاد جهانی نمونه مناسبی از استراتژی ادغام است. طی سال‌های ۱۹۹۲-۱۹۶۵ نسبت صادرات جهان به کل تولید ناخالص در صحنه اقتصاد از ۱۲ درصد، به ۲۱ درصد رسید، که مطمئناً این نسبت طی دهه گذشته نیز روند روبه‌افزایشی داشته است. این امر به معنای گسترش تجارت خارجی و نقش آن در زندگی روزمره مردم جهان است.

آنچه سوال برانگیز است، این است که این حرکت

○ هدف توسعه تولید بیشتر کالا و خدمات نیست، بلکه بهبود شرایط زندگی انسان و غنی نمودن زندگی انسان‌هاست.

به نفع چه کسانی می‌باشد؟ طبیعی است که همگان از آن بهره‌مند می‌شوند، لیکن میزان بهره‌گیری در کشورهای مختلف متفاوت است.

کشورهای آمریکای لاتین طی دو دهه گذشته سیاست جایگزین کردن واردات صنعتی را به عنوان استراتژی توسعه‌کنار گذاشته‌اند و به طور چشمگیری در اقتصاد جهانی ادغام شده‌اند. این تغییر رویه در استراتژی توسعه، با شرایط فرصت‌سازگری بیشتری دارد و در نزدیک کردن انسان‌ها به یکدیگر به گونه‌ای کارسازتر عمل خواهد کرد. این حرکت، در واقع، تغییر موضع دادن از «امنیت ملی» به «امنیت انسانی» و احترام به حق مالکیت خصوصی افراد است.

بازگشت به اقتصاد بازار

اقتصاد بازار به نظام اقتصادی‌ای اطلاق می‌شود که تصمیم‌گیری در خصوص تخصیص منابع و تولید بر مبنای قیمت دلخواه مبادله بین تولیدکننده، مصرف‌کننده، کارگران و صاحبان عوامل تولید صورت می‌گیرد. تصمیم‌گیری در خصوص اقتصاد بازار به صورت غیرمتمرکز انجام می‌شود. مفهوم غیرمتمرکز نیز این است که به جای برنامه‌ریزان متمرکز، گروهی از افراد به صورت مستقل درباره اقتصاد تصمیم می‌گیرند.

کنیم. به عبارتی، سطوح مختلف توسعه اقتصادی به ما این الگو را می‌دهند که چه آموزش‌هایی را باید محور قرار دهیم^(۱۳) (Malecki). تأکید بر آموزش از طریق کاربرد نیز این اطمینان را می‌دهد که کشور قادر است از طریق سازماندهی، زمینه‌های بهبود مستمر ظرفیت‌های دانش فنی را فراهم سازد.

ملاحظه می‌نمایید که استراتژی توسعه بر مبنای سرمایه‌های انسانی با آموزش سر و کار دارد و انتخاب نوع آموزش در سطح خرد (یک بنگاه اقتصادی) یا کلان (سطح مالی) چندان متفاوت نیست، با این شرط که انسان به عنوان دارایی ثابت سازمان تعریف و طبقه‌بندی شود.

استراتژی ادغام

استراتژی ادغام همانطور که در ابعاد خرد موجبات افزایش کارایی، حذف فعالیت‌های موازی و استفاده بهتر از منابع را فراهم می‌سازد، در سطح ملی نیز استراتژی ادغام نقش سازنده و مثبتی را در فرآیند توسعه عهده‌دار است. قطب‌های اقتصادی مانند اتحادیه اروپا، نفتا و آسیای شرقی، از جمله ادغام‌هایی بشمار می‌روند که تسهیلات ویژه‌ای را برای کشورهای عضو فراهم می‌سازند.

کاهش تعرفه‌ها هم طی چند دهه اخیر، روند رقابت بین بنگاه‌های اقتصاد را بیشتر و بیشتر کرده است. استفاده از مزاد عوامل تولید - سرمایه، نیروی کار و دانش فنی باعث نزدیک شدن ملت‌ها و کاهش توزیع نابرابر درآمد در سطح اقتصاد جهانی شده است^(۱۴) (Griffin).

جذب سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی (Foreign Direct Investment) می‌تواند زمینه انتقال دانش فنی را با توجه به رعایت حقوق مترتب بر حق اختراع تسهیل نماید و جلوی خروج سرمایه از کشورهای در حال توسعه را سد کند. امروز مقررات سازمان جهانی تجارت (WTO) موانع ارتباط بین بازارها را به شدت کاهش داده و امکان استفاده از آخرین راه‌وردهای علمی دنیا را برای همگان فراهم نموده است.

مزیت‌های رقابتی (Competitive Advantages) از سطح ملی به قطب‌های اقتصادی کشیده شده است. این برخورد ناشی از سرمایه‌گذاری خارجی گسترده است و کشورهای صنعتی در سراسر جهان از طریق شرکت‌های فراملیتی (Multi National Company) با توجه به فراوانی امکانات، زمینه اشتغال

○ توسعه سرمایه‌های انسانی نهایت هدف‌گذاری توسعه اقتصادی است و به عنوان یک ابزار، بهترین وسیله برای دستیابی به توسعه بشمار می‌رود.

که اقتصاد کشورهای در حال توسعه به صورت متمرکز هدایت می‌شود، قیمت‌ها هدایت‌کننده منابع نیستند، لذا این تقابص می‌بایست با بازگشت به اقتصاد بازار برطرف شوند.

انتظار منطقی از بازار، تشکیل سرمایه است، به نحوی که به دلخواه توسط مصرف‌کننده و تولیدکننده این معضل از سر راه برداشته شود. یکی از مهمترین سیاست‌های حمایت‌کننده اقتصاد بازار، حذف تعرفه‌ها و یارانه‌ها از چهره اقتصاد است تا در یک شرایط منطقی‌تر جایگاه عوامل تولید و بازارها به خوبی تعیین شود. بازگشت به اقتصاد بازار، از الزامات پیوستن به سازمان جهانی تجارت و عضویت در دهکده جهانی است.

چالش‌های فراروی ایران

بیش از چهل سال برنامه ریزی متمرکز و اتکالی به درآمدهای نفتی، اقتصاد ایران را به طور کامل به دولت وابسته کرده است. انتقال این گونه ساختار اقتصادی از دولتی به بخش خصوصی، با آنچه در سایر کشورهای در

○ اقتصاد ایران در یک جامعه ایستا و بدبین گرفتار آمده است و به سهولت نمی‌توان از موانع توسعه عبور کرد.

حال توسعه می‌گذرد، متفاوت است.

اولین چالش فراروی اقتصاد ایران، تنش‌های سیاسی است که امنیت اقتصادی را به خطر انداخته و به سهولت مردم قانع نمی‌شوند که سرمایه‌های خود را به طور کامل بکار گیرند، لذا ترکیبی از سرمایه‌های شخصی و اعتبارات دولتی در مسیر سرمایه‌گذاری و رشد اقتصادی قرار می‌گیرند، که از نظر قیمت تمام شده تولیدات داخلی حداقل ۱۰ تا ۳۰ درصد بالاتر از قیمت‌های جهانی است. از اینرو، تولیدکننده باید آمادگی خود را برای شرکت در یک رقابت سازنده و در سطح جهانی اعلام نماید.

دومین چالش، امنیت سرمایه‌های انسانی است. تجربه و تنش‌های اجتماعی طول قرن گذشته، نشان داده است که متخصصان ایرانی با تکیه بر بازارهای کشورهای صنعتی، آمادگی خود را برای عرضه نیروی کار اعلام داشته‌اند. این اتکا، به دلیل عدم توان داخلی جامعه در خلق نوآوری می‌باشد. فقدان آزادی‌های فردی و بوروکراسی سخت و شکننده اجتماعی نیز در فراهم آوردن این تنگنا مؤثر بوده است.

سومین چالش، فقدان کارآفرینان و کناره‌گیری سرمایه‌داران از ایجاد تحول در جامعه و قبول مسوولیت برای ایجاد کار و اشتغال در بازار می‌باشد. این پدیده طی سال‌های ۵۵، ۱۳۵۰ و ۸۰-۱۳۷۵ باعث شد که گروه

قابل توجهی از بازاریان سرمایه‌های خود را به خارج از کشور منتقل نمایند.

طبیعی است که هر یک از این سه معضل، به تنهایی می‌تواند ساختار اقتصادی را با مشکل روبرو سازد. دامنه اصلاحات و نوسازی جامعه نیز محدود است و به سهولت نمی‌توان از موانع توسعه عبور کرد. اقتصاد ایران در یک جامعه ایستا و بدبین گرفتار آمده است. انتظارات عقلایی از این "دور باطل" عقب‌ماندگی خود مانع توسعه شده است. شکاف رو به افزایش توسعه در کشورهای صنعتی و کشورهای در حال رشد نیز این بدبینی را تشدید کرده است.

به عبارت ساده‌تر، وظیفه دولت در انتقال از شرایط موجود به اقتصاد بازار با مختصاتی که بیان شد، به تدریج سنگین و سنگین‌تر می‌شود و ادامه وضع موجود هم طبیعت بحران‌زایی را ایجاد خواهد کرد، لذا هر چه دولت در روند تغییرات مسامحه کند، موفقیت دولت‌های بعدی را بیشتر به مخاطره خواهد افکند، زیرا مطالبات اجتماعی مردم انباشته‌تر خواهد شد.

کنار رفتن دولت از صحنه اقتصادی، در واقع، به دو شکل امکان دارد: اول، کوچک کردن تا حدی که اقتصاد، شرایط رقابت را برای همگان فراهم سازد؛ دوم، مقررات‌زدایی تا حدی که آزادی فعالیت مردم تضمین شود. در عمل، بالا بودن قیمت مسکن در کشور یک حاشیه نامن، بیکاری حاشیه نامن دیگر و انباشت سرمایه و توزیع نامتعادل ثروت هم آخرین حاشیه نامن اقتصاد ملی است. هر ضایعه‌ای که در جامعه با آن روبرو هستیم، محصول این مثلث شوم در اقتصاد ایران محسوب می‌شود و ضرباتی که بر مردم وارد می‌شود، از محل این سه عامل است. لذا دولت باید قانون ضد انحصار را در دستور کار خود قرار دهد. این انحصار اگرچه محتمل است دولتی نباشد، اما از حمایت دولت‌های سایه برخوردار است. این اقدامات زمینه فعال شدن ساز و کار اقتصاد بازار را فراهم می‌سازد. در سطح روابط بین‌المللی نیز تشویق سرمایه‌گذاران خارجی برای مشارکت در صنایع خودروسازی، کشت و صنعت‌ها و خدمات مهندسی حایز اهمیت است و می‌تواند بر روند حرکت اقتصاد کشور تأثیرگذار باشد. نگرانی در خصوص محاصره اقتصادی توسط شرکت‌های فراملیتی بی‌مورد است، زیرا اسباب مداخله در امور سیاسی کشور، با توسل جستن به برخی تعاریف و مضامین، همواره فراهم بوده و می‌باشد.

○ هر چه دولت در روند تغییرات مسامحه کند، موفقیت دولت‌های بعدی را بیشتر به مخاطره خواهد افکند، زیرا مطالبات اجتماعی مردم انباشته‌تر خواهد شد.

منابع

- 1) Meier, Gerald M. & Robert E. Baldwin/ 1964/ Economic Development - Theory, History, Policy/ John Wiley/ P. 44.
- ۲) مراجعه شود به Meier و Baldwin / صفحه ۵۳.
- ۳) مراجعه شود به Baldwin و Meier / صفحات ۶۹-۷۱.
- ۴) مراجعه شود به Meier و Baldwin / صفحه ۸۶.
- 5) Grass, N.S. B/ 1930/ Stages in Economic History/ Journal of Economic & Business History/ II/ 397.
- 6) Owen S, E & Robert Shaw/ 1972/ Development Reconsidered/ Lexington Books/ P.3.
- 7) Ginsburg, Helen/ 1972/ Poverty, Economics & Society/ Little & Brown Co/ P. 30-34.
- ۸) مدنی، امیرباقر/ ۱۳۶۷/ استراتژی‌های توسعه اقتصادی / انتشارات آذر / صفحه ۱۷۱.
- ۹) مراجعه شود به مدنی / صفحات ۳۳-۳۰.
- 10) Looney, Robert/ 1973/ The Economic Development of Iran/ New York: Praeger/ P. 88.
- 11) Kenneth J. Arrow/ 1962/ The Economic Implications of Learning by Doing/ Review of Economic Studies/ No. 29/ PP. 73-155.
- 12) Rosenberg Nathan/ 1982/ Inside the Black Box: Technology and Economics/ Cambridge, Mass/ Cambridge Univ. Press.
- 13) Malecki, Edward J. / 1991/ Technology & Economic Development: The Dynamics of Local, Regional and National Change/ New York: Longman/ Ch. 4.
- 14) Griffin, Keith B./ 1995/ Studies in Globalization & Economic Transitions/ Translated into Persian/ 1378/ Pian & Budget Organization.
- 15) Pearce, David W./ 1981/ Mac Millan Dictionary of Modern Economics/ P. 263/ Mac Millan.